

گفت‌وگوی لیلی گلستان با مریم کوهستانی

به‌بچه‌های کارقول این نمایشگاه را داده‌بودم



مریم کوهستانی با تمرکز روی آثار هنری هم‌وطنان افغانستانی، مسیر شایسته‌ای را شروع کرده. هرچند ردپای چنین حرکتی را در کشور افغانستان دنبال کرده است. به‌همین دلیل قرار است نمایشگاه بزرگی از آثار هنرمندان افغانستانی در ایران برگزار کند. لیلی گلستان، مدیر گالری گلستان، در گفت‌وگوی پیش‌رو درباره انگیزه‌ها و دلایل چنین حرکتی از مریم کوهستانی پرسید که در جای خود قابل تأمل هستند.

گفت‌وگوی کامل پیش‌روی شماس‌ت:

✎ خانم کوهستانی، شما دختر بسیار باجرتی هستید. تنها به افغانستان رفته‌اید و تمام شهرهای اصلی را گشته‌اید و با هنرمندان افغانستانی آشنا شده‌اید. برای شروع کار با چه هدفی به افغانستان رفتید؟

منمون از شما خانم گلستان عزیز. اینکه از دید شما (به‌ویژه) انسان باجرتی باشم برای من خیلی ارزشمند هست. راه سخت و دشواری را در زندگی‌ام طی کردم تا به اینجا برسم که در خدمت شما باشم. سال ۹۴ در گالری گلستان نمایشگاه انفرادی داشتم و درست بعد از اختتامیه برای اولین‌بار به افغانستان سفر کردم. کشوری که هیچ شناختی از آن نداشتم و باوجود اینکه وانمود می‌کردم خیلی خوش‌حال‌م از سفرم، حقیقت این بود که خیلی بیشتر از آنکه بتوانم به زبان بیاورم از رفتن به آن سرزمین می‌ترسیدم؛ آن هم تنها بدون اینکه کسی منتظم باشد و بدون هیچ‌گونه حمایتی. اتفاقاً همین ترس بیشتر وادارم می‌کرد که به خودم اجازه ندهم که با پس بکشم. دلیل رفتن این بود که به بچه‌های کار و خیابانم (که اغلب از مهاجران افغانستانی بودند و در این چند سال به ایشان آموزش مجسمه‌سازی و سفالگری می‌دادم) قول داده بودم در مزارشریف یک کارگاه سفالگری دایر و کاری کنم که بتوانند برگردند کشورشان و آنجا با هنری که یاد گرفتند کار کنند و آموزش بدهند. اگرچه ظاهراً خیلی ایده‌ام کودکانه و خیال‌پردازانه بود اما قول داده بودم و می‌خواستم بر سر قولم بمانم. متأسفانه در آن سفر به هدفم نرسیدم و تصمیم گرفتم به جای اینکه با دست خالی برگردم ایران لااقل اتفاقا میدم بوده باشم این شد که درخواست تدریس داوطلبانه دادم به دانشگاهی در مزارشریف و بعد از کلی چندوچون بالاخره موافقت کردند و خلاصه اینکه مدت اقامتم در افغانستان با همه فرازونشیب‌هایش خیلی بیشتر و پربارتر از آن شد که فکر می‌کردم.

✎ چطور شد به فکر برگزاری نمایشگاه برای هنرمندان افغان افتادید. فکر می‌کنم این اولین نمایشگاهی گروهی بزرگی است که از هنرمندان افغانستان در دنیا برگزار می‌شود؟

بله، همین‌طور هست. نمایشگاهی با این وسعت؛ بیش از ۵۰ هنرمند افغانستانی از بهترین‌های هنر افغانستان با بیش از ۱۲۰ اثر از سراسر دنیا در ایران برگزار می‌شود که برای اولین‌بار در تاریخ افغانستان اتفاق افتاده است و خدا را شکر می‌کنم که موفق شدم با وجود بی‌نهایت فشارهای بازدارنده این مسیر سخت را طی کنم. وقتی از افغانستان برگشتم نه‌تنها دیگر اِدا ترسی از آن نداشتم بلکه خیلی هم دل‌تنگ آن سرزمین و مردمانش بودم. دل‌تنگی‌ای که به هیچ شکلی نمی‌شد برطرف کرد مگر با دوباره‌رفتن و دوباره رفتن. خیلی زود بعد از تعطیلات نوروز و این‌بار ابتدا به هرات رفتم و در این سفر با دقت بیشتری همه‌چیز را می‌دیدم. با هنرمندان ارتباط برقرار کردم و پای قصه‌های زندگی‌شان نشستم. اینکه چطور خودشان، هنرشان و یکدیگر را از پس سال‌های جنگ و هفغان زنده و سرپا نگه داشته‌اند. این داستان‌های واقعی بی‌نظیر بودند و می‌خواستم کاری کنم تا دیگران هم ببینند و بشنوند آنچه من دیده و تجربه کرده بودم؛ قدرت انسان و قدرت هنر را.

برای همین تلاش کردم این‌بار آنها به سرزمین ما بیایند. به این فکر نمی‌کردم که کار بزرگی هست یا خیر یا اصلاً قرار هست چطور انجام شود، فقط می‌خواستم حتما انجام شود. دوست داشتم آدم‌های بیشتری به افغانستان سفر کنند. دوست داشتم بچه‌های کارم هم‌وطن‌های فرهیخته‌شان را ببینند و الگوی خود کنند. ارتباط برقرار کنند باهم دوست شوند. دوست داشتم کار مفیدی انجام دهم. همین.

✎ خوشبختانه از همان اوایل کارتان من را در جریان کار این نمایشگاه قرار دادید. شاهد سختی‌های کارتان بودم. از سختی‌های کار شما می‌برایمان بگویید؟

فراوش نمی‌کنم روزی را که با نگرانی به شما گفتم قصد دارم چنین کاری انجام بدهم و شما با اطمینان و قدرت گفتید: «برو جلو، موفق میشی و من ازت حمایت می‌کنم». این دلگرمی خیلی بزرگی بود؛ دلگرمی‌ای واقعی که تا همین لحظه نیز به من قدرت و انگیزه داده است علاوه بر سختی‌های طبیعی مدیریت برگزاری چنین رویدادهایی، متأسفانه سختی‌های خیلی زیاد دیگری را هم ناچار شدم در این مسیر به جان بخرم که البته این هم به گمانم از طبیعت کار فرهنگی خالصانه انجام‌دادن در

فراموش نمی‌کنم روزی را که با نگرانی به شما گفتم قصد دارم چنین کاری انجام بدهم و شما با اطمینان و قدرت گفتید: «برو جلو، موفق میشی و من ازت حمایت می‌کنم». این دلگرمی خیلی بزرگی بود؛ دلگرمی‌ای واقعی که تا همین لحظه نیز به من قدرت و انگیزه داده است علاوه بر سختی‌های طبیعی مدیریت برگزاری چنین رویدادهایی، متأسفانه سختی‌های خیلی زیاد دیگری را هم ناچار شدم در این مسیر به جان بخرم که البته این هم به گمانم از طبیعت کار فرهنگی خالصانه انجام‌دادن در

فراموش نمی‌کنم روزی را که با نگرانی به شما گفتم قصد دارم چنین کاری انجام بدهم و شما با اطمینان و قدرت گفتید: «برو جلو، موفق میشی و من ازت حمایت می‌کنم». این دلگرمی خیلی بزرگی بود؛ دلگرمی‌ای واقعی که تا همین لحظه نیز به من قدرت و انگیزه داده است علاوه بر سختی‌های طبیعی مدیریت برگزاری چنین رویدادهایی، متأسفانه سختی‌های خیلی زیاد دیگری را هم ناچار شدم در این مسیر به جان بخرم که البته این هم به گمانم از طبیعت کار فرهنگی خالصانه انجام‌دادن در

فراموش نمی‌کنم روزی را که با نگرانی به شما گفتم قصد دارم چنین کاری انجام بدهم و شما با اطمینان و قدرت گفتید: «برو جلو، موفق میشی و من ازت حمایت می‌کنم». این دلگرمی خیلی بزرگی بود؛ دلگرمی‌ای واقعی که تا همین لحظه نیز به من قدرت و انگیزه داده است علاوه بر سختی‌های طبیعی مدیریت برگزاری چنین رویدادهایی، متأسفانه سختی‌های خیلی زیاد دیگری را هم ناچار شدم در این مسیر به جان بخرم که البته این هم به گمانم از طبیعت کار فرهنگی خالصانه انجام‌دادن در

فراموش نمی‌کنم روزی را که با نگرانی به شما گفتم قصد دارم چنین کاری انجام بدهم و شما با اطمینان و قدرت گفتید: «برو جلو، موفق میشی و من ازت حمایت می‌کنم». این دلگرمی خیلی بزرگی بود؛ دلگرمی‌ای واقعی که تا همین لحظه نیز به من قدرت و انگیزه داده است علاوه بر سختی‌های طبیعی مدیریت برگزاری چنین رویدادهایی، متأسفانه سختی‌های خیلی زیاد دیگری را هم ناچار شدم در این مسیر به جان بخرم که البته این هم به گمانم از طبیعت کار فرهنگی خالصانه انجام‌دادن در

✎ هنرمندان این مجموعه به چه اساس انتخاب شدند؟

من معتقد به انتخاب هنرمند نبودم بلکه معتقد به انتخاب آثار هستم. در وهله اول تعدادی از آثار این هنرمندان از نظر ما با آن کانسپت اولیه انطباقی داشت که باعث می‌شد خود به خود جذب آن شویم. به‌عنوان مثال حضور آثار بایک اطمینانی در این نمایشگاه برای شکل‌گیری این زبان ضرورت داشت. با درباره معصومه مظفری این اثرشان را قبلاً دیده بودم و می‌دانستم که این کار باید حتما در نمایشگاه باشد. با زروان روح‌بخشان از ابتدای کار صحبت کردم و از او خواستم یک اثر خودتحلیل که با باورهای عکاسانه شکل گرفته باشد و نه خود عکس، خلق کند.

بعضی آثار انطباق زیادی با آن چیزی که فکر می‌کردیم داشتند، مثلاً همه کارهای بایک اطمینانی می‌توانست با این معنا مطابقت کند. ولی درخصوص بعضی از هنرمندان باید آثارشان را جست‌وجو می‌کردیم. موضوع انهدام، تغییر و مرگ دغدغه اغلب هنرمندان است ولی برای عده‌ای این موضوع اولویت دارد. من هم بیشتر دنبال افرادی بودم که این موضوع برایشان اولویت داشته باشد، اما همچنان کسانی را که مستقیم در مورد این سؤزه کار کرده باشند کم داریم.

✎ بنابراین هنرمندان برای این نمایشگاه کار جدیدی خلق نکرده‌اند؟

زروان روح‌بخشان برای این نمایشگاه کار آماده کرده است ولی کار سایر هنرمندان را از مجموعه‌های قبلی آنها انتخاب کردیم. البته بعضی از آثار هم اینجا به ترکیب جدیدی رسیدند. مثلاً کارهای رامین اعتمادی قبلاً با چنین ترکیبی ارائه نشده بود ولی اینجا تصمیم گرفته شد عکس‌ها در کنار آثار حجم ارائه شود. این مجموعه نوعی واقع‌گرایی است که منطبق با استنادات واقعی و زیستی پیرامون هنرمند است، ولی اینکه

مریم کوهستانی با تمرکز روی آثار هنری هم‌وطنان افغانستانی، مسیر شایسته‌ای را شروع کرده. هرچند ردپای چنین حرکتی را در کشور افغانستان دنبال کرده است. به‌همین دلیل قرار است نمایشگاه بزرگی از آثار هنرمندان افغانستانی در ایران برگزار کند. لیلی گلستان، مدیر گالری گلستان، در گفت‌وگوی پیش‌رو درباره انگیزه‌ها و دلایل چنین حرکتی از مریم کوهستانی پرسید که در جای خود قابل تأمل هستند.

گفت‌وگوی کامل پیش‌روی شماس‌ت:

منمون از شما خانم گلستان عزیز. اینکه از دید شما (به‌ویژه) انسان باجرتی باشم برای من خیلی ارزشمند هست. راه سخت و دشواری را در زندگی‌ام طی کردم تا به اینجا برسم که در خدمت شما باشم. سال ۹۴ در گالری گلستان نمایشگاه انفرادی داشتم و درست بعد از اختتامیه برای اولین‌بار به افغانستان سفر کردم. کشوری که هیچ شناختی از آن نداشتم و باوجود اینکه وانمود می‌کردم خیلی خوش‌حال‌م از سفرم، حقیقت این بود که خیلی بیشتر از آنکه بتوانم به زبان بیاورم از رفتن به آن سرزمین می‌ترسیدم؛ آن هم تنها بدون اینکه کسی منتظم باشد و بدون هیچ‌گونه حمایتی. اتفاقاً همین ترس بیشتر وادارم می‌کرد که به خودم اجازه ندهم که با پس بکشم. دلیل رفتن این بود که به بچه‌های کار و خیابانم (که اغلب از مهاجران افغانستانی بودند و در این چند سال به ایشان آموزش مجسمه‌سازی و سفالگری می‌دادم) قول داده بودم در مزارشریف یک کارگاه سفالگری دایر و کاری کنم که بتوانند برگردند کشورشان و آنجا با هنری که یاد گرفتند کار کنند و آموزش بدهند. اگرچه ظاهراً خیلی ایده‌ام کودکانه و خیال‌پردازانه بود اما قول داده بودم و می‌خواستم بر سر قولم بمانم. متأسفانه در آن سفر به هدفم نرسیدم و تصمیم گرفتم به جای اینکه با دست خالی برگردم ایران لااقل اتفاقا میدم بوده باشم این شد که درخواست تدریس داوطلبانه دادم به دانشگاهی در مزارشریف و بعد از کلی چندوچون بالاخره موافقت کردند و خلاصه اینکه مدت اقامتم در افغانستان با همه فرازونشیب‌هایش خیلی بیشتر و پربارتر از آن شد که فکر می‌کردم.



این جغرافیا هست. هیچ نهاد و ارگانی از پروژه من حمایت مالی نکرد و بدتر از آن افراد و نهادهایی بودند که با شور و حرارت درباره حمایت‌هایی که از پروژه خواهند کرد سخن‌ها می‌گفتند و مدت‌ها زمان ارزشمند من را صرف برگزاری جلسات متعدد کردند و در نهایت به وقت عمل، ناپدید شدند. اینجا جا دارد تشکر کنم از آقای ملانوروزی، مدیریت مرکز هنرهای تجسمی و آقای سجادی، مدیریت بنیاد آفرینش‌های هنری نیابوران، که در همان قدم نخست از من حمایت کردند برای چاپ کتاب و اینکه گالری نیابوران را از بهترین فضاهای نمایشگاهی ایران هست در اختیارم قرار دادند و باعث شدند من در مسیری قرار بگیرم که اراده کنم تحت هر شرایطی این کار را تا انتها به انجام برسانم.

✎ متأسفانه به‌خاطر فضا و شرایط ویژه کشور افغانستان جو کمابیش بدبینانه‌ای وجود داشت و هنرمندان نگران این بودند که من قصد بهره‌برداری شخصی از این کار داشته باشم. اما با گذشت زمان و ممارست و شناخت بیشتر، ارتباط دوستانه خیلی خوبی با دوستان هنرمند افغانستانی برقرار کردم و حتی گاهی پیش می‌آمد که اگر کمک خود این دوستان نبود، نمی‌توانستم کارها را پیش ببرم

✎ چگونه با هنرمندان افغانستان توانستید رابطه برقرار کنید و وقتی پیشنهاد شما را برای برگزاری نمایشگاه شنیدند چه واکنش‌هایی داشتند؟

تعداد خیلی محدودی از هنرمندان را در سفرهایم شناخته و در ارتباط بودم اما سایر هنرمندان را به کمک فضاهای مجازی پیدا می‌کردم و به‌سختی موفق شدم بعد از گذشت شش ماه کار شبانه‌روزی با ایشان ارتباط برقرار و به نمایشگاه دعوتشان کنم.

متأسفانه به‌خاطر فضا و شرایط ویژه کشور افغانستان جو کمابیش بدبینانه‌ای وجود داشت و هنرمندان نگران این بودند که من قصد بهره‌برداری شخصی از این کار داشته باشم.

اما با گذشت زمان و ممارست و شناخت بیشتر، ارتباط دوستانه خیلی خوبی با دوستان هنرمند افغانستانی برقرار کردم و حتی گاهی پیش می‌آمد که اگر کمک خود این دوستان نبود، نمی‌توانستم کارها را پیش ببرم و چه‌بسا انگیزه‌ام را از دست می‌دادم. این یعنی اینکه خود این عزیزان

ادامه از صفحه ۱۰

سفر به وادی مرگ

عکس‌ها و سرامیک‌ها به این شکل کنار هم قرار بگیرند به‌خاطر مفهوم این نمایشگاه است.

✎ درباره آثار مهدی حسینی بگویید.

این کارها متعلق به مجموعه‌ای است که اصلاً دیده نشده بودند، هر چند قدیمی هستند. با ایشان صحبت کردیم و گفتند اتفاقاتی در زندگی‌شان افتاده که باعث شده این دغدغه را داشته باشند. خودشان از میان کارهای آن مجموعه آثاری انتخاب کردند و من دیدم نزدیک‌تر از این مجموعه به موضوع مورد نظر ما وجود ندارد. جنبه روان‌شناختی مرگ و زندگی در این آثار هست و انگار این طرح‌ها قسمت‌هایی از رابطه زن و مرگ است. این تضاد بین هستی و نیستی دیده و به‌راحتی از سوی مخاطب دریافت می‌شود.

✎ آثار فاطمه امدادیان احجامی انتزاعی است که به‌نظر می‌رسد چندان نمی‌تواند انتقال‌دهنده یک مفهوم باشد. آنها چگونه انتخاب شدند؟

اعتقاد ندارم که اگر اثری مفهوم‌پذیر نیست، معنا و نشانه هم ندارد. از دیدگاه «هفت‌پیکر» نظامی از شب‌نه تا جمعه هر روز یک رنگ و عنصر به‌خصوص دارد. در روز پنجشنبه درخت آرزو هست و رنگ آن روز هم

صندل است. من دنبال این بودم کسانی را پیدا کنم که ماده کارشان چوب باشد و به‌خاطر همین این اثر را انتخاب کردیم. در این کار دو عنصر در یک قالب جا گرفته که شکل و فرم آنها نگیو و پوزیتوو همدیگر است. یعنی می‌توانند در هم آمیخته شوند یا فاصله بگیرند. با توجه به این مفهوم‌پذیری مرگ و زندگی احساس کردم زبان آن خیلی به نمایشگاه نزدیک است. همچنین تریالی مثل چوب تنه ماده‌ای است که اصلاً با

هنر



عکس: مریم‌نصرت برایان

هم خیلی خوب ضرورت وقوع چنین اتفاقی را درک می‌کردند. متأسفانه جنگ همان‌طور که کشورشان را چندپاره کرده است، جریانات هنری را هم متلاشی کرده. تصویر من از هنر افغانستان تصویر بدنی قطعه‌قطعه بود که هر تکه‌اش به گوشه‌ای پرتاب شده و یکپارچگی این اندام منفصل کمک می‌کند تا درک صحیح‌تری برای جامعه هنرمندان افغانستان به‌وجود بیاید نسبت به جریان هنر معاصر کشورشان و انگیزه‌ای بشود برای بازسازی و دوباره به‌حرکت‌درآوردن و در مسیر قراردادن هنر افغانستان که زمانی از رونق بی‌نظیری برخوردار بوده است.

✎ مشکلات کار در افغانستان چگونه بوده و بر اساس چه معیاری کارها را انتخاب کردید؟

آنچه خیلی برای من اهمیت داشت این بود که ابتدا با دیدگاه رایج و کلیشه‌ای این مجموعه را گردآوری نکنم. اولین و آخرین نکته برای من جنبه معاصریت آثار بود و به قومیت، اسم، جنسیت و محل زندگی هنرمندان توجه نداشتم. در شاخه‌های مختلف هنرهای تجسمی کارهایی را که در آنها هنرمند موفق به خلق فضای شخصی شده است، دارای جهان‌بینی متفاوت و رو به جلو بودند را انتخاب کرده‌ام. از بین تقریباً ۲۰۰ هنرمند نهایتاً این تعداد انتخاب شدند و دوستان هنرمندم، همچون آقای کاوه کاووسی و وحید چمانی هم محبت کردند و در مرحله انتخاب آثار نقاشی همراهی‌ام کردند همچنین آقای مجید سعیدی، هنرمند عکاس که در بخش جمع‌آوری آثار عکاسان افغانستانی راهنمایی‌ام کردند.

✎ چه انتظاری از تماشاگر ایرانی درمورد این نمایشگاه دارید؟

تنها انتظاری که از مخاطب ایرانی دارم این هست که برای شناختن هنر و جامعه‌کشور افغانستان دعوت من را برای روبه‌رویی با جهان هنرمندهای این کشور بپذیرند و از این نمایشگاه دیدن کنند.

✎ اگر نتیجه کار و استقبال خوب باشد باز مایل هستید از کشور دیگری نمایشگاه بگذرانید؟

قدیم این هست که نمایشگاه را بعد از تهران در وهله نخست به کابل منتقل کنم و این مسئله را دو ماه قبل در سفر آخرم به افغانستان پیگیری کردم و خوشبختانه دوستان هنرمند افغانستانی خیلی استقبال کردند و درحال‌حاضر دارم با کمک هنرمندان افغانستانی ساکن کابل روی این پروژه کار می‌کنم. اما در مورد یک کشور دیگر، به گمانم خبر یا بهتر هست بگویم فعلاً چنین برنامه‌ای ندارم.

اردک لی از شهرک غزالی به میدان انقلاب رسید

گروه هنر: فیلم سینمایی «اردک لی» تازه‌ترین ساخته بهروز غریب‌پور به‌تازگی تصویربرداری خود را در لوکیشن شهرک سینمایی به پایان رسانده و تیم تولید این فیلم سینمایی در لوکیشن جدید مستقر شده‌اند. همچنین سکانس‌های ایفای نقش هنگامه قاضیانی که در نقش مادر در این فیلم حاضر شد، به پایان رسیده است. بنابراین گزارش، «اردک لی» عنوان جدیدترین فیلم‌سینمایی غریب‌پور است. عنوان این فیلم برای هرکسی که اولین‌بار اسم آن را می‌شنود، همان‌قدر عجیب و سؤال‌برانگیز است که برای کاراکترهای داخل فیلم! جالب این است که خود غریب‌پور هم حدود ۳۰ سال پیش از شنیدن همین اسم متعجب شده بود و همین مسئله کلید نگارش و ساخت فیلمی سینمایی شد که الان در مرحله فیلم‌برداری است. نزدیک به سه دهه پیش، زمانی که غریب‌پور مدیر کانون پرورش فکری کودکان بود، بر حسب اتفاق با دانش‌آموزی با نام فامیل «اردک لی» آشنا می‌شود. او تصور می‌کند او احتمالاً از روستایی نزدیک اردکان یزد آمده است و به‌همین‌دلیل چنین نامی دارد. اما کودک توضیح می‌دهد که روستای آنها با همین نام در حوالی آذربایجان بوده است اما پدرش با مراجعه به سازمان ثبت‌احوال فامیلشان را تغییر داده است. او از مشکلاتی که نام فامیلش برای خود و خانواده‌شان به‌وجودآورده می‌گوید و قصه نایی در ذهن بهروز غریب‌پور شکل می‌گیرد. غریب‌پور همان زمان فیلم‌نامه‌ای با همین نام می‌نویسد که تا امروز شرایط ساخت آن فراهم نشد.

او دراین‌باره می‌گوید: ۲۵ سال پیش با شنیدن ماجرای پسرک در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، فیلم‌نامه‌ای با نام اردک لی نوشتم اما شرایط تولید آن تا امروز فراهم نشد، تا آنکه علی حضرتی بر حسب اتفاق فیلم‌نامه من را می‌خواند و تصمیم به ساخت آن می‌گیرد. ۲۵ سال طول کشید تا این فیلم ساخته شود اما سرعت علی حضرتی در پیش‌تولید آن به اندازه‌ای بود که کمتر از ۲۵ روز فیلم را در تاریخ ۲۱ مهر کلید زدیم. غریب‌پور از معبود سینماگران و کارگردانان تئاتر است که شناخت کامل و درستی از مقوله کودکان و نوجوانان دارد. او که از پرکارترین و سرشناس‌ترین چهره‌های تئاتر ایران به حساب می‌آید، تجربه بسیاری در کارهای سینما و تئاتر کودک دارد. از نویسندگی فیلم‌نامه «ونده» امیر نادری تا اپراهای عروسکی که مهم‌ترین آنها توسط او به اجرا درآمده و البته مخاطبانش اغلب بزرگسال بودند. او همچنین رئیس مرکز آموزش تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری در طول دهه ۶۰ غریب‌پور پیش از انقلاب نیز چند سالی معلم دیستان بود و ازهمین‌رو شناخت بسیاری در حوزه کودکان و نوجوانان دارد و مشکلات آنها و دغدغه‌هایشان را به‌خوبی درک کرده است. این شناخت در ساخت فیلم سینمایی «اردک لی» مشهود خواهد بود. او در این فیلم به اعتمادبه‌نفس انسان‌ها، عصری مانند نام‌رنگ پوست و... که کسی در انتخاب آنها نقشی نداشته و تأثیر آن در زندگی پرداخته است.

غریب‌پور دراین‌باره می‌گوید: «اردک لی» اساساً به مقوله اعتمادبه‌نفس اشاره دارد. پسرک قصه فیلم، بچه به‌شدت با هوشی است اما نام او تبدیل به نقطه ضعف زندگی‌اش می‌شود و زندگی و آینده خود و خانواده‌اش را تحت‌تأثیر قرار داده است. درواقع این فیلم داستان پسرچپ‌ای به نام بایرام اردک لی است، پدرش کارگر راه‌آهن بوده اما به‌خاطر بیماری صعب‌العلاج همسرش همراه با خانواده از روستایی در آذربایجان به نام «اردک لی» به تهران می‌آید که با این مهاجرت دچار مشکلات اساسی می‌شوند. پسرش را در دبستانی به نام هدایت ثبت‌نام می‌کند. اتفاقاتی در مدرسه برای بایرام می‌افتد که آنجا را به مرور برای این پسرچپ تبدیل به یک بارانگاه کرده و در نهایت زندگی خانواده به ترازوی می‌انجامد.

نقد

کدام خانه؟ کدام دختر؟



علی فرهمند

۱. پس از تماشای فیلم «خانه دختر»، آنچه بیش از خود فیلم ذهن را درگیر می‌کند، عملکرد مسئولان وزارت ارشاد است که دقیقاً در آن سازمان –به‌اصطلاح تخصصی– چه کاری انجام می‌دهند (؟) که فیلمی چنین مذهبی و متناسب با هنجارهای جمهوری اسلامی را سه سال بی‌دلیل توقیف کرده‌اند! این آقایان هنگام اکران فیلم احیاناً خواب نوده‌اند که این‌همه سرصودا را برای چنین فیلمی –ناخواسته– رقم زده‌اند؟ و اگر این فرضیه درست باشد، خداشکر که آقایان زودتر از این خواب سه‌ساله بیدار شدند وگرنه هیچ بعید نبود کارگردان «آقای هفت‌رنگ»، «کلاغ‌پر» و «زن‌ها فرشته‌اند» در ردیف کارگردانان شه‌روشنفکر جشنواره‌نشین این سال‌ها قرار بگیرد! البته که در این فیلم، نقش کارگردان نقش‌قابل‌توجهی نیست، بلکه آنچه در فیلم اهمیت دارد، نگاه فیلم‌نامه‌نویس است که هنوز برادران ارشادی فایده حضورش را درک نکرده و نمی‌دانند که چه جنبه‌های از سینمای ایران وجود دارد که می‌تواند تمام اندیشه‌های آنان را در سلسله‌فیلم‌هایی شه‌روشنفکرانه به تصویر بکشد و چه‌سایا جزیه هم بگیرد، بی‌آنکه بار «دولتی‌بودن» بر دوش فیلم و فیلم‌ساز و نویسنده سنگینی کند؛ زیرا آثار «پرویز شهبازی» که در ظاهر روشنفکرانه است، در باطن چیز دیگری است که بسیار برای منافع سینمای دولتی مفید است. درواقع آب در کوزه است و دوستان تشنه‌لبان می‌گردند. نوشته‌های «پرویز شهبازی» آن‌قدر محافظه‌کار و شعاری و سطحی است و آن‌قدر به تفکر آثار سینماگران دولتی نزدیک است که شاید بهترین گزینه برای کارگردانی سری جدید مجموعه «شاید برای شما هم اتفاق بیفتد»، «پرویز شهبازی» باشد؛ نویسنده و کارگردانی که از فن فیلم‌نامه‌نویسی تنها یک موضوع و یک مضمون می‌شناسد که اتفاقاً موضوعات و مضامین موردعلاقه‌اش دقیقاً همان علایقی است که سینماگران دولتی دنبالش هستند.

۲. «خانه دختر» همان مباحثت شعاری و بدوی فیلم‌سازی‌های «پرویز شهبازی» را دنبال می‌کند. از «نفس عمیق» تا «مالاریا» و تا «خانه دختر» (به‌عنوان نویسنده فیلم‌نامه) شاهد نصیحت‌هایی هستیم که دهه ۶۰ از تلویزیون پخش می‌شد و امروز هم برخی از سینماگران (خواسته یا ناخواسته) چنین روایت‌هایی را دست‌مایه فیلم‌نامه قرار می‌دهند. موضوعاتی مثل روابط مخوف و شیطانی قبل از ازدواج، مردان گرک‌صفتی که در کمین دختران ساده- و عمدتاً دانشجویهای شهرستانی– نشسته‌اند و مردانی که تن به خیانت داده و یک دختر معصوم را از راه به‌در می‌کنند و از آنجایی که این موضوعات باید به سرنجامی شبیه به پایان چنین قصه‌هایی برسد، سرنوشت زنان و مردانی که روابط آزاد و رادیکالی دارند به نیستی و ویرانی ختم می‌شود –که معمولاً پایان کارشان مرگ است– (نفس عمیق، عیار ۱۴ و خانه دختر) و مردان گرک‌صفتی که به انتظار شکار دختران شهرستانی نشسته تا یک لقمه چپشان کنند نیز دچار سرنجامی شوم می‌شوند؛ (دربند) و این چرخه ادامه دارد. این فیلم‌ها فقط یک جمله در تیتراژ کم دارند و اگر پیش از آغاز فیلم، فیلم‌نامه‌نویس محترم بر سببیدی کاغذ و سیاهی تصویر می‌نوشت: «هرچه کتی به خود کنی، گر همه کنی و بد کنی» لااقل تکلیف تماشاگر با فیلم معلوم می‌شد و در مرز بین بدویت و روشن‌فکری گیر نمی‌کرد. «خانه دختر» هم یکی از همین موضوعات را دربر می‌گیرد که شاید کم‌دی‌ترین نوشته «پرویز شهبازی» تا به امروز باشد؛ فیلمی که هرچند یک سرورگردن از سریال‌های سرِ طهر شبکه یک سیما در دهه ۸۰ بالاتر باشد، اما در موضوع همان است: دختری که پیش از ازدواج احیاناً روابط آزادی را از سر گذرانده، حالا که با یک شوهر مقید به ست ازدواج کرده، نمی‌تواند رسوایی‌اش را از شوهر پنهان کند و خودش را به کشتن می‌دهد؛ انگار فیلم‌نامه‌نویس در کسوت مأمور امریه‌معروف و نهی‌ازمکر، انسان خاکپار را به سزای اعمال ننگینش می‌رساند. می‌رساند. هم فرشته مرگی که فیلم‌نامه‌نویس استخدام می‌کند راهی جز کشتن در ماشین یا به وسیله ماشین را بلد نیست. از این‌رو اگر دوستان ارشادی و دولتی و انتظام‌ها با فیلم‌نامه‌نویس محترم همکاری خود را آغاز کنند، می‌توانند راه‌های رسیدن به خدا را – با حداقل امکان و بدون وسیله – خودرو، به فیلم‌نامه‌نویس آموزش دهند تا لااقل در فیلم‌های بعدی، مرگ کارفران کمی متفاوت جلوه کند. فقط در تعجبم که رادشادیون چطور واپسین صحنه «خانه دختر» را متوجه نشدند. این نمای شعاری بدوی، بدون هیچ نقاب روشن‌فکری تمام‌قد دارد شعاری می‌دهد که ساکنان وزارت ارشاد – باید – دوستش داشته باشند: صحنه‌ای که «پریسا»ی جوان که – شاید – مثل خواهرش اعمال به‌اصطلاح قبیچی انجام داده – با میکم است بدهد– نوشتی مانند سرنوشت تلخ خواهرش را انتظار می‌کشد که مسببش هم آن جوان رعای غریبی است که در کمین برافکندن عفاف «پریسا» نشسته است. صحنه‌ای که پیام اخلاقی دینی– مذهبی‌اش را فریاد می‌زند. آخر چرا این فیلم توقیف شده بود؟ ۳. از خبر کارگردانی فیلم گذشتیم. هرچقدر که «آقای هشت‌رنگ» کارگردانی داشت، این یکی هم دارد. فیلم‌نامه‌ای هم که وجود ندارد؛ ظاهراً یک موضوع است و چند صحنه که از فرط بی‌منطق‌بودن، کم‌دی شده است. تعلیق نیمه نخست هم که به‌کل غلط است، زیرا اولاً هیچ شخصیتی در فیلم شکل نمی‌گیرد که مسئله‌ای ایجاد کند و ثانیاً پروتاگونیستی در فیلم نیست که پیشروی روایت به دست او انجام شود، چه رسد به ایجاد تعلیق، نه فیلم‌نامه زاویه دید دارد و نه کارگردانی، هرچا متریال داستانی تمام شده، یک شخصیت نقش مبتکر عمل را برعهده گرفته تا بالاخره یک فیلم سینمایی شکل بگیرد. نیمه دوم فیلم و قضیه فلش‌بک هم کاملاً بی‌دلیل است. البته دلیل دراماتیک ندارد وگرنه دلیل اصلی‌اش کم‌آوردن مواد لازم در طبع یک فیلم‌سازی ۹۰دقیقه‌ای است. چنین می‌شود که فیلم‌نامه یک بازگشت به عقب دارد تا ابهامی که نقاب تعلیق به خود گرفته را به گره‌کشایی برساند. فیلم تهی است از هرگونه مؤلفه بیانی و قطعاً هم سینما چیزی جز مدیوم بیانی نیست؛ بنابراین «خانه دختر» اصلاً فیلم نیست. یک دختر زیباروی دارد که با گرم و لحن و میمیک‌های «این سیب هم برای تو» وارد فیلم شده (رعنا آزادی‌پور)، یک مادر مذهب‌بی دلیل دارد که هنوز در «سنثوری» گیر کرده و هنوز نقش آدم‌های دل‌نچسب را به خوبی ایفا می‌کند (رویا تیموریان)، یک مرد ریشوی اخسوی بداخلاق دارد که گوئی پس از «جدایی نادر از سیمین» کار در دادگستری را کنار گذاشته و مرد خانه‌دار شده است (بابک کریمی) و یک «باران کوثری» هم دارد که همواره دانشجو است، بی‌آنکه کسی به سن‌وسال یک دانشجو توجهی کند. تهیه‌کننده هم تا توان مالی داشته، بازیکر در فیلم «ریخته» که نصفشان به‌راحتی قابل حذف هستند، بی‌آنکه آبی از آب تکان بخورد.می‌ماند یک سؤال: چرا خانواده‌ای که این‌چنین به سنت‌ها مقید هستند، یک روز قبل از مراسم عقد و پس از اینکه آن همه پول خرج شده، دست به چنین اقدام مبتدلی می‌زنند؟ چرا روز قبلیش یا روزهای قبل‌ترش این کار را نکرده بودند؟ «خانه دختر» مجموعه تصاویری متحرک است که اگر چه ادای آثار روشنفکری را درمی‌آورد، اما روشنفکرگریفرب است و شعاری و صداپلته مردانه و ضدزن.